

نقد و بررسی دلایل ابوالفضل بر قعی در مدعای «قرآن بسندگی در تفسیر» -

حسین محمدی‌فام، سید مجید نبوی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال پانزدهم، شماره ۵۹ «ویژه قرآن بسندگی»، تابستان ۱۳۹۷، ص ۹۹-۱۲۷

## نقد و بررسی دلایل ابوالفضل بر قعی در مدعای «قرآن بسندگی در تفسیر»

\*حسین محمدی‌فام

\*\*سید مجید نبوی

**چکیده:** ابوالفضل بر قعی، از مشاهیر معاصر، معتقد به قرآن بسندگی در تفسیر و بی‌نیازی نسبت به احادیث معصومان است. او برای این مدعای خود دلایلی می‌آورد، از جمله: روشن بودن قرآن و ضرورت تدبیر در آن، عدم نیاز به تفسیر امام بلکه مطلق تفسیر به دلیل قابل فهم بودن قرآن، عدم نیاز به فهم تأویل آیات متشابه، مشکل‌تر بودن متن احادیث نسبت به قرآن، وجود اخبار متناقض و دروغین در روایات تفسیری، ضرورت موافقت روایات با قرآن، عدم وجود تفسیر در صدر اسلام. نقد ادله بر قعی و اثبات ضرورت استفاده از احادیث در تبیین قرآن در این گفتار آمده است.

**کلیدواژه‌ها:** قرآن بسندگی؛ تفسیر؛ تأویل؛ روایات تفسیری؛ بر قعی؛ ابوالفضل.

## مقدمه و بیان مسئله

ابوفضل برقعی (۱۲۸۷-۱۳۷۰ شمسی) از مشاهیر معاصر است که به انکار احادیث و برخی از سنت‌ها می‌پردازد. همچنین کتاب الکافی و بحارالاتوار را مملو از احادیث ضد عقل و قرآن می‌داند و آن‌ها را از جانب امامان هدایت نمی‌داند. برخی از کتاب‌های او در عربستان چاپ شده است. آقای علی اکبر بابایی در کتاب مکاتب تفسیری، آقای محمد ابراهیم روشن ضمیر در کتاب جریان‌شناسی قرآن بسندگی و آقای محمد اسعدی در کتاب آسیب شناسی جریان‌های تفسیری، برقعی را از جریان قرآن بسندگان شمرده‌اند. برقعی در بخش اول حیات علمی خود، مانند دیگر علماء شیعه، قلم زده است ولی در بخش دوم متقد مسائلی چون نصب الهی امام، انحصار امامت در ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup>، عصمت، شفاعت و ... و مدافع قرآن بسندگی گردیده است.

در ادامه ادله ابوالفضل برقعی در اثبات قرآن بسندگی در تفسیر، مطرح و سپس نقد می‌شود:

### ۱) روشن بودن قرآن و لزوم تدبیر در آن

برقعی با مدد آیات قرآن به دنبال اثبات روشن بودن مفاهیم قرآن برای عموم مردم است. به عقیده او نباید با بهانه‌هایی چون تأویل قرآن، وجود آیات متشابه، عدم تفسیر به رأی وجود برخی آیات متعارض در قرآن مثل جبر و اختیار و ... مردم را از رجوع به قرآن بازداشت.

آیاتی که وی به آنها اشاره می‌کند عبارتند از:

۱. وَ لَقَدْ يَسِّرَنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهُنَّ مِنْ مُذَكَّرٍ: وَ قَطْعًاً قَرآن را برای پنداموزی آسان کرده‌ایم پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟ (زم، ۱۷، ۲۲، ۴۰)
۲. تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينُ: این است آیات کتاب روشنگر. (یوسف، ۱)

۳. إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ: ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، باشد که

بیندیشید. (یوسف، ۲)

۴. أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَفْفَالُهُ: آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر

دلهاشان فعلهایی نهاده شده است؟ (محمد، ۲۴)

۱۰۱

۵. كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَذَرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابُ: [این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

(ص، ۲۹)

او معتقد است آیاتی که قرآن را "بیان للناس"، "هدی للناس"، "بصائر للناس" و یا "موعظة مِنْ رَبِّكُمْ" معرفی کرده، نشانه روشن بودن قرآن و بی‌نیازی آن به حدیث است. وی در این‌باره می‌نویسد:

پس چنانکه فرموده، این قرآن موعظه و بینائی مردم است، و اگر نفهمند چگونه بینائی مردم است. و آیات بسیاری آمده که قرآن برای عموم مردم نازل شده، اگر خدا چیزی را برای مردم نازل کند که نفهمند کار لغوی کرده نعوذ بالله. بعضی خیال کرده‌اند که قرآن و آیات آن معما و رمزی است که فقط رسول خدا ﷺ می‌فهمید، و این خیال باطلی است و مدرکی ندارد. به اضافه اگر فهم آن منحصر به رسول و یا امام بود، باید «یا أَیَهَا الْإِمَام» بگوید و یا «هدی للإِمام» و «یا بیان للإِمام»، و حال آنکه نفرموده. (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۵۵)

برقعی به برخی روایات نیز اشاره می‌کند تا مفهوم بودن قرآن را ثابت نماید. مثلاً به این سخن حضرت علی عاشورا در خطبه اول نهج البلاعه استدلال می‌کند که فرمود: «كِتَابٌ رَّبُّكُمْ فِيْكُمْ مُبِينًا حَلَالٌ وَ حَرَامٌ» (شريف الرضي، ۱۴۱۴ق، ص ۴۴): کتاب پروردگار تان بین شماست که تبیین کننده حلال و حرام اوست». نیز، از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِينُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۹، ص ۳۱...: محقق) بدانید که این قرآن نور روشنی است...» (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۵۷)

نقد: آیات و روایاتی که برقعی به آنها استدلال می‌کند، دو دسته‌اند. یک دسته آنها بی که قرآن را نور و مبین و روشن و ... معرفی می‌کند و دسته دوم آیاتی که به تدبیر و تعقل در قرآن کریم دستور می‌دهد. به نظر می‌رسد هیچکدام از این آیات نتوانند مانع رجوع به احادیث تفسیری باشند.

اولاً در تحقیق علمی باید تمام آیات قرآن را کنار هم دید و گزینشی به آنها رجوع نکرد. همان قرآنی که خود را روشن معرفی می‌کند، در آیه دیگری این روشی را در سینه اهل بیت علیهم السلام دانسته است. قرآن می‌فرماید: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ؛ وَلَى إِنْ آيَاتٍ رُوَشْنِي اسْتَ كَه در سینه دانشوران جای دارد.» (عنکبوت، ۴۹) روایات فراوانی مصدق این دانشوران را که علم به آنان داده شده، امامان معصوم می‌داند. «هم الائمه»، (بحراتی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۳۲۷) پس قرآن روشن است اما در سینه امام.

ثانیاً پرواضح است که قرآن در مجموع قابل فهم بوده و در روایات نیز مبهم دانستن قرآن بسیار مذمت شده است. در حدیث داریم که «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْكِتَابَ مُبْهَمٌ فَأَنْهَى هَلْكَ (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۹۲)؛ هر کس گمان کند کتاب خداوند مبهم است، به راستی هلاک گشته است.» اما مهم آن است که معناداری جملات یا همان مفهوم بودن با فهم مقصود و مراد جدی گوینده تفاوت دارد و احادیث غالباً در بخش دوم کارآیی دارند.

خطاط نشان می‌شود که هر جمله‌ای یک معنا و ترجمه دارد و یک مراد جدی. گاهی معنا و مفهوم آیات روشن است، اما در کشف مراد جدی خداوند به توضیح معصوم نیازمند هستیم. همچنین ممکن است معنای آیه‌ای روشن باشد، ولی مضمون آیه اجمالاً مطرح شده باشد و ما برای تفصیل آن به حدیث نیازمند باشیم. خود برقعی در جای دیگری در این باره گفته است:

این که در قرآن دستور داده شده است که «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید» (نحل، ۴۳، انبیاء،<sup>۷</sup>) ذکر، قرآن است و اهل ذکر که ائمه هدی علیهم السلام فرموده‌اند ما اهل ذکر هستیم یعنی ما اهل قرآن هستیم. ما اهل بیت عصمت علیهم السلام را اهل قرآن و عالم به قرآن می‌دانیم و در مجملات قرآن اگرچه قابل فهم است، در تفاصیل آن رجوع به اهل عصمت علیهم السلام کردہ‌ایم و هرگز حکمی که بر خلاف حکم ایشان باشد، از قرآن استخراج نکردہ‌ایم.

(برقیعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۸)

ثالثاً اگر واقعاً آیات قرآن به تمام معنا روشن است، پس این همه اختلافات تفسیری برای چیست؟

رابعاً آیاتی که به تدبیر و تعقل در آیات قرآن اشاره دارند نیز، نشان‌دهنده بی‌نیازی قرآن از حدیث نیستند. اثبات شیء نفی ماعداً نمی‌کند. این که ما موظف به تدبیر و تعقل در قرآنیم، دلیلی بر روشن بودن تمام مراد خداوند از آیات قرآنی نیست. قرآن اگر دستور به تدبیر داده است، فرمان اخذ تمام اقوال رسول خدا علیه السلام را نیز صادر فرموده است: «ما آتاكُم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ: آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید.» (حشر،<sup>۷</sup>) کلمه "ما" افاده عموم کرده و شامل اقوال و تفاسیر نبوی نیز می‌گردد.

خامساً بسیاری از آیات قرآن دارای سطوح معنایی گوناگونی هستند که فقط سطوح پایین آن با تدبیر و تعقل ما در دسترس است و برای رسیدن به معانی عمیق‌تر به فرمایشات معصومین علیهم السلام نیازمندیم. امیر المؤمنین علیهم السلام در خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه درباره قرآن فرموده‌اند: «بِحِرَا لَا يَدِرِكُ فَعْرُوهُ: دریابی که قعر آن درک نخواهد شد». ما برای دستیابی به معانی عمیق‌تر قرآن به کلام ائمه اطهار علیهم السلام احتیاج داریم.

سادساً قرآن دارای ظهر و بطن است. برای رسیدن به بطن قرآن، بیانات معصومین علیهم السلام راه گشاست. پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم فرموده است: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهِيرًا وَ بَطْنًا: قُرْآنٌ دارِيَ ظَهِيرٍ (رویه بیرونی) وَ بَطْنٍ (معنای درونی) است.» از امام باقر علیهم السلام در این باره

سؤال شد، حضرت فرمود: «ظهره تنزيله و بطنه تأويله، منه ما قد مضى و منه ما لم يكن، يجري كما تجري الشمس و القمر (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۱۹۶): ظاهر قرآن، تنزيل آن و باطن قرآن، تأويل آن است. برخی از این تأویلات، گذشته و برخی هنوز نیامده است. [قرآن] در جريان است همانطور که خورشید و ماه در جريان هستند.» در روایات فراوانی امامان معصوم علیهم السلام آگاهان به بطون و تأویل قرآن معرفی شده‌اند. در حدیثی از امام باقر عليه السلام درباره آیه هفتم سوره مبارکه آل عمران آمده است: وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ عَلَمُهُ ( مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳، ص ۱۹۷؛ نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۲۳۱) جز خدا و راسخان در علم تأویل قرآن را نمی‌دانند؛ و ما آن را می‌دانیم.»  
سابعاً این سخن برقعي که برخی قرآن را رمزی و فقط مفهوم برای معصومین می‌دانند، در بین شیعه عمومیت ندارد. درباره آن در بخش بعدی سخن خواهیم گفت.

(۲) عدم نیاز به تفسیر امام و بلکه مطلق تفسیر، بخارط قابل فهم بودن قرآن گفتیم از مهمترین ادلہ برقعي برای قرآن بسندگی در تفسیر، قابل فهم بودن قرآن است. او می‌گوید قرآن در آیات بسیاری متذکر شده که هدایت این کتاب برای عموم مردم است، چه عوام باشد و چه دانا، چه امام باشد و چه مأمور، و مخصوص علماء و یا ائمه نیست و مخاطب همه می‌باشند، چنان که در آیات زیادی می‌فرماید: «يا أئيـهـا النـاسـ». (برقعي، اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن، بی‌تا، ص ۴) برقعي در تلاش است تا آشکار یا پنهان، چنین القا کند که فهم قرآن نیازی به روایات ندارد. او می‌نویسد: «در همه جا "يا أئيـهـا النـاسـ" و یا "بيان للناس" و یا "هدی للناس" و یا "بصائر للناس" و یا "بلغ للناس" آمد و نفرموده: "هدی لعلماء" و یا "هدی للرسول و هدی لللامام".» (همان، ص ۵ و ۶) سپس نمونه آیاتی که معنای فوق را بیان فرموده است، ذکر می‌کند.  
به نظر می‌رسد مخاطب این گونه سخنان برقعي، جماعت اخباريون باشد که

اعتقاد داشتند قرآن را فقط امام معصوم می‌فهمد. گروهی از اخباریون معتقد بودند که آیات قرآنی رمزگونه و مانند معمامت و جز مخاطبان اصلی آن (امامان معصوم علیهم السلام) کسی آن را نمی‌فهمد و آیات الهی از قبیل محاورات عرفی نیست تا مقصود گوینده از آن، تفہیم عموم مردم باشد. محدث استرآبادی که از مروجان اخباری‌گری است می‌گوید:

«قرآن در بیشتر موارد بر وجه عمومی به نسبت ذهن مردم وارد شده است و بسیاری از سنن نبوی نیز چنین است. در آنچه که نمی‌دانیم از احکام نظری شرعی - چه اصلی و چه فرعی - چاره‌ای نداریم جز شنیدن از صادقین علیهم السلام و استنباط احکام نظری از ظواهر کتاب و سنت در آنچه که نظر اهل الذکر علیهم السلام را در آن نمی‌دانیم جایز نیست. پس توقف و احتیاط در آنها واجب است.

(جوادی آملی، ج ۱۳۸۱، ش، ج ۱، ص ۸۷ به نقل از *القواعد المدنیة*، ص ۴۷ و ۴۸))

این نظریه افراطی توسط عالمان بزرگی همچون مرحوم وحید بهبهانی، میرزا ابوالقاسم قمی و شیخ مرتضی انصاری به تفصیل پاسخ داده شده است. مرحوم محقق قمی می‌گوید:

این روایات (که اخباریان انحصار فهم قرآن به معصومین علیهم السلام را از آن فهمیده‌اند) ظاهر یا صریح است که مراد، علم به همه (ظاهر و باطن و تنزیل و تأویل) قرآن است و این امری مسلم و مورد قبول است... و اگر چنین مدعایی در اخبار صریح و صحیح نیز آمده باشد، یا باید آن را توجیه کرد و یا علم آن را به اهلش واگذشت، لیکن چنین اخباری نیست. (جوادی آملی، ج ۱۳۸۱، ش، ج ۱، ص ۸۸ به نقل از *قوانين الاصول*، ج ۱، ص ۳۹۷)

برقوعی بواسطه قابل فهم بودن قرآن برای همه، معتقد است که قرآن، تفسیر توسط امام و بلکه اصلاً تفسیر نمی‌خواهد. او می‌گوید اصحاب رسول خدا علیهم السلام که کلاً عوام بودند قرآن را فهمیدند، حال چطور برخی می‌گویند که قرآن را کسی نمی‌فهمد

مگر آنکه امامی تفسیر کند؟ او بر این باور است که قرآن از هر تفسیری روشن‌تر و کلام خدا از کلام هر امامی واضح‌تر است. سپس تصريح می‌کند:

ما مدعی هستیم که قرآن اصلاً تفسیر نمی‌خواهد ولی در هر زبانی برای فهم مردم آن زبان باید به آن زبان ترجمهٔ صحیح گردد. و ترجمهٔ غیر از تفسیر است... (قمر، ۱۷) «البته و محققاً ما قرآن را آسان نمودیم.» و حتی یهود و نصاری چنین عداوتی را با قرآن اظهار نکرده‌اند و نگفته‌اند که قرآن را کسی نمی‌فهمد.

(برقعی، اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن، بی‌تا، ص ۱۰ و ۱۱)

اشتباه برقعی در خلط مباحث با یکدیگر است. اینکه برخی افراطیون قائل به نفهمیدن قرآن بدون تفسیر امام شوند که البته اغلب علمای امامیه این را قبل ندارند، دلیل نمی‌شود که ما کلاً با تفسیر روایی مخالفت کنیم! زیرا بسیاری از آیات قابل فهمند، اما برای معانی سطوح بالاتر و تفصیل مجملات و بیان معانی باطنی و ... به روایات نیاز است. دیگر این که برقعی وجود تفاسیر گوناگون را دلیلی بر اشتباه بودن آنان دانسته و از آن بی‌نیازی به تفسیر را استنباط می‌کند؛ حال آنکه اگر قرآن در تمام آیات به روشنی بر محتواش دلالت داشت، این همه تفسیر در قرون مختلف نوشته نمی‌شد.

سخن در این بود که برقعی معتقد است قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد!! یکی از مهمترین ادله‌ او، قابل فهم بودن آیات قرآن برای همه مردم است. دلایل دیگری نیز دارد مانند:

- اعراب جاهلی بدون تفسیر، آیات قرآن را می‌فهمیدند.
- اگر قرآن محتاج به تفسیر بود، خداوند خود تفسیری برای آن نازل می‌نمود، و یا رسول خدا تفسیری بر آن می‌نوشت، در حالی که ننوشه و حتی ائمه هدی که نسبتاً وقت داشتند، تفسیری بر قرآن ننوشتند، پس معلوم می‌شود احتیاج به تفسیری نداشته است.

- تفسیرهایی که نوشته‌اند، همه کلام بشری است و کلام خدا روشن‌تر از کلام ایشان است. می‌گوید: شما بیائید این تفسیرهایی که نوشته شده بگذارید کنار قرآن، و ببینید کدام مشکل‌تر است. بلی برای کسی که لغت عرب را نمی‌داند، ترجمه قرآن لازم است، ولی ترجمه غیر از تفسیر است.

- تفاسیری که نوشته شده، در عوض اینکه مطالب قرآن را روشن‌تر کند، تاریک‌تر نموده است و برای یک آیه چندین احتمال داده و برای یک کلمه چند معنی ذکر کرده‌اند و در ذیل آن چند روایت متعارض آورده‌اند و نفرموده‌اند کدام این احتمالات صحیح و کدام باطل است، خواننده را سرگردان می‌گذارند و می‌روند. - این تفاسیری که نوشته‌اند غالباً آیات قرآن را حمل بر خرافات کرده‌اند و اخبار غلوآمیز را در ضمن آیات آورده‌اند. (برقی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۶۵)

جواب‌های فراوانی بر این سخنان وارد است که اجمالاً و نظیر به نظری عبارتند از: - اعراب جاهلی بدون تفسیر، فقط سطح نازله‌ای از آیات قرآن را می‌فهمیدند، و از معانی عمیق‌تر محروم بودند.

- قرآن کریم به صراحة تبیین و تعلیم آیات خود را بر دوش رسول خدا<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہ</sup> گذاشته است. (مانند آیه ۶۴ و ۴۴ نحل) رسول خدا<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہ</sup> و امامان<sup>صلوات‌الله‌علی‌ہم</sup> نیز، امکان نوشتمن کتاب تفسیری نداشتن (به دلایلی مانند تقيه و محصور بودن و...) اما صدها روایت تفسیری و تأویلی از خود بر جای گذاشته‌اند.

- تفسیرهایی که نوشته شده همه در راستای تدبیر و تعقلی است که خود قرآن دستور می‌دهد. و اگر بررسی کلام خدا مذموم بود، خداوند دستور تدبیر نمی‌داد. - بر خلاف گفته برقی، تفاسیری که نوشته شده، غالباً پس از بیان چندین احتمال، تفسیر صحیح و باطل را اعلام کرده‌اند. نگاهی گذرا به تفاسیر گوناگون این واقعیت را روشن می‌سازد. با این همه بدیهی است که هیچ انسان عاقلی انتظار ندارد بیان

بشری به شیوایی کلام الهی باشد. لذا مفسران در حد توان خود، در رشته تفسیر کوشیده‌اند، چنانکه در دانش‌های دیگر.

- روایات تأویلی مربوط به بطن قرآن بوده و نباید بدون بررسی علمی و کشف معنای صحیح روایات، آنها را نفی کرد. اگرچه وجود برخی خرافات و جعلیات و اسرائیلیات در آنها غیر قابل انکار است.

جالب اینجاست که بر قعی در آثار پیشین خود، بر لزوم رجوع به روایات اصرار داشته و با استناد به آیه «*هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتَلَوَ عَلَيْهِمْ آياتٍ وَّ يَنْذِهُمْ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحَكْمَةَ*» (جمعه، ۲) صریحاً آورده است:

در این آیه علاوه بر تلاوت آیات، معلمی که بیان آیات کند و دانش خود را تعلیم نماید، لازم شمرده شده و اگر آیات قرآن کافی بود جمله «*يَعْلَمُهُمْ*» لازم نبود. این مطلب مسلم است که قرآن مجمل است و احتیاج به مفسر دارد و کلمات اهل عصمت تفسیر صحیح قرآن است و لذا پیغمبر اسلام ﷺ و ائمه گرام ﷺ چقدر تأکید و تکرار کردند در مراجعه مردم به اخبار و احادیث.

(برقی، گلشن قدس، بی‌تا، ص ۲۴)

وی در جمله‌ای که در صفحات پیش آورده‌یم، از قابل فهم بودن آیات، در صدد اثبات کفايت قرآن و عدم نیاز به روایات نبوی و احادیث امامان ﷺ است، ولی در جلد دوم کتاب عقل و دین نظری مخالف این را داشته و نوشته است:

... و اما دلیل نقلی بر این که قرآن به تنهایی کافی نیست و احتیاج به معلم و مفسر دارد، آیات خود قرآن است. از آن جمله سوره جمعه آیه ۳: *هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمَمِينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتَلَوَ عَلَيْهِ آياتٍ وَّ يَنْذِهُمْ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحَكْمَةَ* یعنی آن خدا چنان است که برانگیخت در میان بی‌سودان، پیغمبری از ایشان که بخواند برایشان آیات را و تزکیه کند و تعلیم ایشان نماید قرآن و حکمت را. و اگر قرآن و خواندن آن آیات، تعلیم رسول و معلمیت او نیز لازم است. پس

آنکه گفته «حسبنا کتاب الله» اشتباه کرده و برخلاف خود قرآن سخن گفته...

(برقعي، عقل و دين، بي تا، ج ۲، ص ۹۶ و ۹۷)

قبلاً نيز اشاره کردیم که برقعي در بخش اول حیات فکری خود، تبیین قرآن را به استناد قرآن وظیفه رسول اکرم ﷺ دانسته و به آیه ۴۴ سوره نحل استدلال می‌کند که فرموده است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْذِكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا تُرِكَ إِلَيْهِمْ: مَا نَفْرَسْتَ أَدِيمَ بِرْ تو کتاب را مگر آنکه برای مردم آنچه برایشان نازل شده است را بیان کنی». سپس تصريح می‌کند که آن کسی که می‌گوید ما اخبار را قبول نداریم، یا بی‌دين است و یا مغرض. (برقعي، عقل و دين، بي تا، ج ۲، ص ۹۶ و ۹۷)

### ۳) عدم نیاز به فهم تأویل آیات متشابه

دلیل دیگر برقعي برای قرآن بسندگی در تفسیر، عدم نیاز به فهم تأویل متشابهات قرآن است. وی قائل است یکی از اذله کسانی که می‌گویند قرآن را مردم فهم نمی‌کنند، وجود آیات متشابه در قرآن است. او با اشاره به آیه هفتم سوره آل عمران و عبارت «لَا يَعْلَمُ تَوْأِيلَهِ إِلَّا اللَّهُ» و با استینافیه دانستن «واو» در آن بخش آیه، می‌گوید: خداوند فرموده تأویل آن را جز خدا کسی نمی‌داند و نفرموده ترجمه و تنزیل آن را کسی نمی‌فهمد. تأویل، مربوط به ترجمه و فهم ظاهری قرآن نیست. قرآن تمام محکمات و متشابهاتش قابل فهم و ترجمه می‌باشد، گو این که تأویل آن را ندانیم.

(برقعي، احکام القرآن، بي تا، ص ۷)

وی به حدیث «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهِيرًا وَ بَطْنًا وَ لِبْطَنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطَنِ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۹): همانا برای قرآن ظاهری و باطنی است و برای باطن آن نیز تا هفت باطن وجود دارد. اشاره می‌کند. آنگاه می‌نویسد:

اولاً چنین اخبار، سند صحیحی ندارد و ثانیاً بر فرض صحت سند، آیا آن بطن موافق ظاهر است یا مخالف آن؟ اگر بطن قرآن موافق ظاهر آن باشد پس عمل به ظاهر آن اشکالی ندارد و در حقیقت باطن آن نیز عمل شده، زیرا

موافق یکدیگرند، پس حجت ظاهر محفوظ است. و اگر می‌گویند باطن مخالف ظاهر آن است، پس قرآن را از حجت ساقط کرده‌اند، در حالی که تمام علماء ظاهر آن را حجت می‌دانند. به اضافه اگر مقصود از نزول قرآن باطن آن باشد و ظاهر آن مقصود نباشد، لازم می‌آید حق تعالی اغراء به جهل و ظلم کرده باشد، زیرا چیزی را نازل کرده که ضد آن را از بندگان خواسته و باطن آن را که مخالف و تضاد به ظاهر دارد، از مردم طلبیده و بندگان را گول زده است. (برقی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۷)

برقی در جای دیگری آورده است که متشابهات قرآن قابل درک و فهم است و کسی نگفته متشابهات قابل فهم نیست، خدا و پیامبرش نیز چنین سخنی نفرموده‌اند. در آیه هفتم آل عمران هم فرموده که تأویل متشابه را کسی جز خداوند نمی‌داند و نفرموده ترجمه و معنی آن را کسی نمی‌فهمد. وی مانند اهل سنت معتقد است تأویل متشابهات را کسی جز خدا نمی‌داند و ما مأمور به فهم تأویل آن آیات نیستیم. ترجمه و تفسیر و مفهوم و منطق آیات را می‌فهمیم. او می‌گوید تأویل غیر از ترجمه و تفسیر است و اگر بنا باشد کسی آیات متشابه را نفهمد، نزول آن آیات لغو می‌شود و خدای حکیم کار لغو نمی‌کند. (برقی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۹۵)

نقطه عطف بحث برقی آن است که حرف "واو" در آیه مذکور، برای استیناف است. در این صورت تأویل متشابهات را فقط خدا می‌داند. به تعبیر او اگر "واو" عاطفه باشد، موجب کفر و شرک می‌شود، زیرا معنی چنین می‌شود: «خدا و راسخون می‌گویند ما ایمان آوردیم، تماماً از نزد پروردگار ما می‌باشد» و این غلط است، چون نباید گفت خدا ایمان آورده است. او اضافه می‌کند: اگر واو عاطفه باشد، معطوف و معطوف‌علیه در حکم واحد و باید هر دو ایمان بیاورند به پروردگار خود، یعنی «الله» که معطوف‌علیه باشد و «راسخون» که معطوف باشد، و این کفر و

شرک است. (برقعي، قرآن برای همه، بی تا، ص ۹۸)

در نقد مطالب بالا دو نوع سخن وجود دارد. نوع اول اشکالی که به محتوای مطلب او وارد است. نوع دوم نقدی که به مقصود و نتیجه سخن او برمی گردد.

اولاً باید بگوییم از جهت قواعد عرب، "واو" هم می‌تواند عاطفه محسوب گردد، هم استیناف. علامه طباطبایی در المیزان، با اینکه خود معتقد به عاطفه بودن واو نیست، اشاره می‌کند که واو ممکن است عاطفه باشد، ولی از جهت معنایی موجب بروز مشکل می‌گردد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۸؛ موسوی همدانی، ۱۳۷۴ش، ج ۳، ص ۴۲)

ثانیاً علامه طباطبایی نیز واو را در آیه مزبور استیناف دانسته و معتقد است طبق معنای این آیه، تأویل را فقط خداوند می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۸) سپس اثبات می‌کند که علم غیب، شفاعت و ... نیز در برخی آیات فقط در انحصار خداوند مطرح شده است، اما با ادله دیگر عقلی، قرآنی و روایی ثابت می‌شود که به دیگران از طرف ذات خداوند قابل افاضه است، تأویل نیز از این دست علوم است و به راسخون در علم -که همان رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> و اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> هستند- داده شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۸) پس حتی در صورت استیناف دانستن واو، علم امامان به تأویل قابل نفی نیست.

ثالثاً برقعی دانستن معنای ظاهری آیات متشابه را کافی می‌داند، حال آنکه ادامه آیه ما را از پیروی معنای ظاهری آیات متشابه منع کرده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ رَبْعٌ فَيَسْتَغْوِيُونَ مَا تَشَاءُهُ مِنْهُ: اما آنها که در قلوبشان انحراف است، از متشابهات تبعیت می‌کنند.» اینک سخن در این است که اگر قرار است از آیات متشابه معنایی دریافت نشود، پس برای چه نازل شده‌اند؟ خداوند کار بیهوده انجام نمی‌دهد. اگر قرار است معنایی که برداشت می‌کنیم، همان معنای ظاهری باشد، مورد نکوهش قرآن قرار می‌گیریم. پس باید تأویل صحیح آیات متشابه را بدانیم و از آن پیروی کنیم.

این معنا نیز در دست اهل بیت علیهم السلام است، لذا باید بیانات آنان مورد توجه قرار گیرد.

رابعاً از بحث تأویل و علم آن که بگذریم، قبلًاً اشاره کردیم که این فقط آیات متشابه نیستند که برای روشن شدن معنای صحیح خود به روایات نیازمندند، بلکه دیگر آیات نیز برای رفع اجمال و یا برای بسط معنا و عمق آن به احادیث محتاجند.

#### ۴) مشکل(تر) بودن متن احادیث و روایات

پیش‌پیش اشاره کنیم که برقعی گاهی با روایات بی‌مهری می‌کند، ولی هر جا برای اثبات نظرش لازم باشد، به سراغ ادله روایی نیز می‌رود. یکی از ادله برقعی که در زمرة ادله روایی او محسوب می‌شود، استناد به این حدیث است که خود ائمه اطهار علیهم السلام فرموده‌اند: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبُ مُسْتَصْبَعُ (کلینی، ج ۱۴۲۹، ۱، ص ۴۰۲): همانا سخنان ما سخت و مشکل است.» در نتیجه متن قرآن آسانتر از متن احادیث است. حال چطور، برای فهم قرآن، مردم را به متون مشکل‌تر از قرآن ارجاع دهیم؟ (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۱)

در جای دیگری نیز چنین آورده است که اگر قرآن قابل فهم نباشد، به طور یقین احادیث مشکل‌تر از قرآن است و باید احادیث نیز قابل فهم نباشد. بنابراین نه قرآن قابل فهم است و نه احادیث، و باید دور دین را قلم کشید. او معتقد است در برابر حدیث فوق که احادیث را به صعوبت متصف کرده است، قرآن خود را روشن و واضح معرفی کرده و در سوره قمر، چهار مرتبه مکرر فرموده: «وَلَقَدْ يَسَرَنَا الْقُرْآنَ: به تحقیق ما قرآن را آسان نمودیم.» (برقعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۵۵)

نقدهای باید توجه کنیم که حدیث فوق، صعوبت برخی احادیث را می‌رساند، نه تمام آنها را. اگر کلمه "احادیثنا" مطرح بود، شاید نظر برقعی تأمین می‌شد. ولی وقتی عبارت "حدیثنا" مطرح شده است، یعنی برخی احادیث ما دارای صعوبت در

معنا هستند. عقل و تجربه هم این معنا را تأیید می‌کند، زیرا بسیاری از روایات را می‌بینیم که به سادگی قابل فهم هستند و «صعب مستصعب» درباره آنها صدق نمی‌کند. علاوه بر این باید گفت: هم در بین آیات قرآن و هم در میان روایات امامان، مطالب دو دسته‌اند، یعنی مطالب ساده و مشکل وجود دارد که برخی به سادگی فهمیده می‌شود و برخی نیاز به تفسیر دارد. مطالب صعب قرآنی مانند مفهوم آیه "الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى" با کمک آیات دیگر و روایات فهمیده می‌شوند، چنانکه احادیث مشکله با کمک احادیث دیگر و آیات قرآن قابل فهم می‌شوند. چه بسا آیه و حدیثی هر دو پیچیده باشند، ولی وقتی کنار هم قرار بگیرند، از هر دو رفع صعوبت شود.

#### ۵) وجود اخبار ضد و نقیض و دروغ در روایات تفسیری

دلیل دیگر، وجود اخبار ضد و نقیض و دروغ در روایات تفسیری است. برقعي مثال‌هایی از روایات تفسیری و تأویلی نقل می‌کند که به زعم او اشتباه و جعلی است، سپس نتیجه می‌گیرد که نباید برای تفسیر قرآن سراغ روایات رفت. (برقعي، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۱) برخی مثال‌های او عبارتند از:

- در تفسیر «سبحان الذي اسرى» از قول امام ششم خبری آمده که هر کس شب جمعه آن را بخواند، امام قائم (عجل الله تعالى فرجه الشريف) را می‌بیند، با این که در زمان امام ششم علیه السلام قائمی نبوده است. برقعي معارض می‌شود که هزاران نفر این سوره را خواندند، ولی امام قائم (عجل الله تعالى فرجه الشريف) را ندیدند. (همان)
- در تفسیر «والليل» نوشتهداند که امام فرمود «والليل» فلاں خلیفه است. برقعي این احادیث را جعلی دانسته و می‌گوید: تعصبات مذهبی باعث ورود این احادیث ساختگی در تفسیر قرآن شده است. (همان، ص ۱۲)

پر واضح است که وجود روایات جعلی و ساختگی -که هیچ کس منکر آن

نیست- دلیل بر رها کردن خیل عظیم روایات تفسیری نمی‌گردد. می‌توان با بررسی طریقه اسناد و ضعف و قوت روایان و... به درجه صحت روایات تفسیری و تأویلی پی برد. این مشکل یعنی وجود روایات موضوعه، در مباحث کلامی و فقهی و ... نیز وجود دارد که علم رجال، درایه و فقه الحدیث متولی رفع همین مشکل هستند. ناگفته نماند مثال‌های برقی نشان‌دهنده ناآگاهی یا بی‌توجهی او به علم تأویل و تطبیق آیات و لطائف و ظرائف قرآنی است. در روایات داریم که آیات قرآنی همه در یک سطح نیستند و ظرائف و لطائفی در قرآن وجود دارد که برای همه قابل کشف نیست. دو نمونه را ذکر می‌کنیم:

- کِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَنْبَعَةِ أَشْيَاءٍ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ الْلَّطَائِفِ وَ الْحَقَائِقِ، فَالْعِبَارَةُ لِالْعَوَامِ وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِ وَ الْلَّطَائِفُ لِلْأُولَئِكَ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۲۷۸):  
کتاب خداوند بر چهار سطح است؛ عبارات، اشارات، لطائف و حقایق. عبارات برای عوام، اشارات برای خواص، لطائف برای اولیاء الهی و حقائق برای انبیاء است.

- انَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرَهُ قَسَمَ كَلَامَةَ تَلَاهَةَ أَفْسَامٍ: فَجَعَلَ قِسْمًا مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالَمُ وَ الْجَاهِلُ، وَ قِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَّا ذِهْنَهُ وَ لَطَّافَ حِسْنَهُ وَ صَحَّ تَمْيِيزَهُ مِنْ شَرِحَ اللَّهِ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَ قِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ أَمْنَاؤُهُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (عروسوی حوزی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۱۳): خداوند بزرگ یاد، کلام خویش را به سه قسم تقسیم کرده است؛ قسمی از آن را عالم و جاهل می‌فهمند. قسم دیگر را نمی‌فهمد مگر کسی که ذهنش را پاک، دلش را لطیف و قدرت شناختش را صحیح کرده باشد که خداوند سینه چنین اشخاصی را برای درک اسلام گشاده فرموده است. و قسم دیگر، آیاتی هستند که جز خدا و بندگان امین او یعنی راسخون در علم، به آن شناخت پیدا نمی‌کند.

با توجه به روایات فوق، ممکن است احادیث تأویلی خاصی که در نگاه اول

مشکوک و غیر قابل قبول به نظر می‌رسد، توجیه علمی داشته باشد. گاهی برقعي و حتی دیگران احادیث تطبیقی و تأویلی را با احادیث تفسیری اشتباه می‌گیرند و لذا با آنها مخالفت می‌کنند، حال آنکه حیطه معنایی آنها کاملاً جداست. (بنگرید: محمدی فام، بررسی شاخه‌های تفسیر، تأویل و تطبیق، ۱۳۹۰، ۱۳) البته مجدداً یادآور می‌شویم که ما وجود روایات مجعلوه را نفی نمی‌کنیم، اما معتقدیم با وجود برخی روایات موضوعه، نباید همه روایات تأویلی را طرد کرد.

برقعي بدون توجه به احتمال صحت و وجود توجیه علمی برای احادیث بطنی قرآن، آنها را بطور مطلق، خرافه و جعلی دانسته است. او بدون توجه به تعریف و شرایط و ویژگی‌های تأویلات قرآنی، آنها را همان تفسیر می‌داند و می‌گوید: مثلاً در تفسیر "والتين و الزيتون" نوشته‌اند که تین امام حسن عسکری و زیتون امام حسین علیهم السلام است که خدا به ایشان قسم خورده، در صورتی که این سوره مکی است و آن وقت که این سوره نازل شد، نه امام حسنه بوده و نه امام حسینی! (برقعي، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۵۸)

باید گفت: برقعي دو حوزه تأویل و تفسیر را با هم خلط کرده است. در تأویل آیات-مانند روایت تأویلی فوق- که بعد از نزول آن بیان شده است، فارغ از مباحث سندی حدیث، باطن آیه (چه از سنخ مفهوم و چه از سنخ مصدق) مطرح می‌شود که لزومی ندارد با شأن نزول آن متناسب باشد.

یادآور می‌شود برقعي تفسیر را در معنای عام و به مفهوم هر گونه تبیین آیات می‌داند. لذا کلاً معتقد است روایات نباید به حوزه تبیین آیات ورود پیدا کنند؛ حال، چه تبیین ظاهر قرآن باشد که به زعم وی روشن است و نیازی به روایات نیست و چه باطن آیات باشد که به نظر وی فقط خداوند تأویل را می‌داند و ما موظف به دانستن آن نیستیم.

## ۶) لزوم موافقت روایات با قرآن

دلیل دیگر برقوعی در عدم نیاز به احادیث برای فهم قرآن، این است که رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ فرموده‌اند: هر خبری از ما به شما رسید، باید با قرآن بسنجدید؛ اگر موافق قرآن نبود باطل است، پس اولاً باید قرآن را بفهمند تا دیگر اخبار را با آن تطبیق کنند و ثانیاً اگر قرار باشد خود قرآن با اخبار فهمیده شود، پس چطور قرآن را دلیل صحت یا بطلان اخبار قرار دهند؟ (برقوعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۳) وی این حديث را در تأیید سخنشن از وسائل الشیعه نقل می‌کند: قال النبی ﷺ:

«إِنَّ عَلَىٰ كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَىٰ كُلِّ صَوَابٍ نُورًا، فَمَا وَاقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» (حرعاملی، ج ۲۷، ص ۱۱۰): به تحقیق بر هر حقیقی و بر هر صوابی نوری است، پس آنچه موافق کتاب خدا باشد بگیرید و آنچه را مخالف کتاب خدا باشد، واگذارید.»

همچنین امام ششم علیه السلام فرموده است: «مَا لَمْ يُؤْنَاقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرُفٌ» (همان): پس آنچه از حديث موافق قرآن نباشد باطل است.» و چند حديث دیگر در این زمینه آورده است.

به عقیده او، مطالب اسلامی یک «میزان» دارد که طبق بیانات رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ «قرآن» است. حالا اگر این میزان قابل شناسایی و فهم نباشد، چطور میزان واقع شود؟ اگر بگوییم برای فهم این میزان باید سراغ احادیث و اخبار بروید و از طرفی هم ملاک صحت و بطلان اخبار خود قرآن باشد، دور لازم می‌آید و دور باطل است. رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ نفرموده‌اند قرآن را با خبر بسنجدید و معنی صحیح آن را از خبر استفاده کنید، بلکه فرموده‌اند اخبار را با قرآن بسنجدید. (برقوعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۵)

این اشکال را که به اشکال دور معروف است دیگران نیز مطرح کردند و پاسخ-

هایی نیز بر آن داده شده. اما به نظر می‌رسد برقعی برای این اشکال دلیل دیگری دارد. او در مقدمه‌اش بر کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» کلام محمد باقر بهبودی در تصحیح الکافی در بحث ضعف بسیاری از احادیث و شکل‌گیری جعلیات توسط زنادقه و غلات و ... را نقل می‌کند. وی در این زمینه بهترین راه چاره را "رجوع احادیث به قرآن" می‌داند، زیرا اگر فقط علم درایه و رجال ملاک باشد، گاهی ممکن است یک جاعل، نام چند راوی معتبر و ثقه را در میان سلسله ناقلان حدیث جا دهد و ما را به اشتباه اندازد. پس رجوع به قرآن بهترین راه است. وی گله می‌کند که چرا در طول تاریخ، علمای ما کتابی نوشتند تا با آن احادیث را بر قرآن ارجاع دهند و از این طریق، حدیث صحیح و غیرصحیح را جدا کنند. برقعی حدیثی را از ابوهیره -که شیعه او را طعن کرده است- درباره رباخوار شدن همه مردم در آخرالزمان نقل می‌کند و می‌گوید: این حدیث با اینکه راویش ثقه نیست، صحیح است، اما روایتی را از «جمیل بن دراج» -که طبق کتب رجال چون «فهرست» شیخ و «خلاصه» علامه و رجال نجاشی از ثقات اصحاب ائمه<sup>علیهم السلام</sup> است- نقل می‌کند که حضرت صادق<sup>علیه السلام</sup> مطلبی درباره حضرت سلیمان بن داود فرموده است. آنگاه می‌گوید این حدیث با کمال صحبت دروغ است!! زیرا با تاریخ ناسازگاری دارد. سپس نتیجه می‌گیرد که بهترین میزان، همان عرضه کردن احادیث به قرآن است، هرچند گویندگان و آورندگان آن فاسق و فاجر باشند. (برقعی، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، بی‌تا، ص ۴۸ تا ۵۲)

در پاسخ می‌گوییم: این که یکی از بهترین راه‌های بررسی متن یک حدیث، ارجاع آن به قرآن است، سخن حقی است که هم از روایات مربوطه فهمیده می‌شود و هم علمای زیادی بر آن صحنه گذاشته‌اند، اما این موضوع جوانب و توضیحاتی دارد که عدم دقت به آنها انسان را به نتیجه‌ای مانند برقعی یعنی قرآن‌بستنگی می‌رساند.

آیت‌الله جوادی آملی شرح کامل و دقیقی بر این موضوع دارند که برداشت اشتباه از این دسته روایات را رد می‌کند. وی می‌نویسد:

هدف از عَرْضِ سُنّتِ بر قرآن برای ارزیابی اعتبار سنت، این نیست که سنت موافق با قرآن باشد؛ چون موافقت با قرآن «شرط» حجیت نیست؛ بلکه مخالفت با آن «مانع» اعتبار است. پس منظور از عَرْضِ که سنت قطعی ضرورت آن را تبیین می‌کند، احراز «عدم مخالفت» سنت مَعْرُوض با قرآن کریم است، نه «اثبات موافقت» با آن؛ زیرا بسیاری از فروع جزئی در قرآن نیامده، و تحديد و تعیین آنها طبق دستور الهی به سنت ارجاع شده است. (جوادی آملی، ج ۱۳۸۱، ص ۱۳۸)

همین جایکی از اشکالات برقعی معلوم می‌شود. او در بررسی بسیاری از احادیث به دنبال موافقت آنها با قرآن است، نه احراز مخالفت. نمونه‌هایی که در بخش بعدی ذکر خواهیم کرد، نشان می‌دهد که این روش او غلط است. او روایات زیادی را بخاطر عدم موافقت با قرآن طرد و نفی می‌نماید.

نکته مهم دیگر، پاسخ به اشکال دور است، یعنی: توقف داشتن فهم قرآن بر احادیث، از طرفی و کسب اعتبار احادیث از طریق عرضه آنها بر قرآن، از طرف دیگر. این اشکال از آنجا شروع می‌شود که ما فهم قرآن (همه آیات یا برخی آیات) را متوقف بر رجوع به احادیث بدانیم، همانطور که اخباریان قائلند. اما می‌توانیم معتقد باشیم که همه معارف و احکام قرآن کریم- هر چند به کمک آیات متناسب- به طور شفاف قبل از مراجعه به سنت روشن است. البته ممکن است این روشنی به نحو اجمالی باشد نه تفصیلی. آنگاه ارجاع احادیث به آیات روشن قرآن، اشکال دور را به وجود نمی‌آورد، زیرا آیات قرآن در یک سطح قابل فهم هستند و می‌توان روایات را بر آنها عرضه کرد. حال برای کشف سطوح معنایی بالاتر، می‌توان به احادیث دیگر رجوع کرد. اگر آن احادیث مخالفتی با آیات نداشته باشند و یا خود

جزو سنت قطعی محسوب شوند، اشکال دور متوفی است. اما اگر برخی از آیات قرآن را مبهم بدانیم، به گونه‌ای که بدون سنت اصلاً روشن نگردد، عرضه روایات بر آنها موجب دور خواهد بود.

آیت الله جوادی آملی در ترسیم، در این باره می‌نویسد:

اگرچه موافقت با قرآن شرط اعتبار سنت نیست، ولی مخالفت با قرآن مانع اعتبار سنت است و فتوا به عدم مخالفت سنت با قرآن، متوقف است بر احراز معنا و پیام سراسر قرآن (به طور موجبه کلیه). و اگر بعضی از آیات (به نحو ایجاب جزئی) بدون سنت اصلاً مفهوم نگردد و پیام آن معلوم نشود، پس فهم بخشی از قرآن متوقف بر اعتبار سنت است؛ در حالی که اعتبار سنت نیز به آن است که با هیچ آیه‌ای از آیات قرآن کریم به نحو سلب کلی، مخالف و مباین و معارض نباشد. پس باید اولاً، همه آیات قرآن روشن باشد و ثانیاً، فهم هیچ آیه‌ای متوقف بر سنت نباشد و ثالثاً، اگر فهم برخی از آیات متوقف بر سنت باشد، در همان محور دور لازم می‌آید و سرانجام چنان دوری به تناقض مستحیل خواهد بود. و در این مطلب فرقی بین اثبات حجت سنت از راه قرآن، و حجت آن از راه معجزه دیگر نیست. (جوادی آملی، ج ۱، ش ۱۳۸۱، ص ۱۳۹)

بنابراین، همه قرآن بدون مراجعه به سنت باید به عنوان میزان سنجش، روشن باشد، ولی سه نکته مهم وجود دارد که نویسنده ترسیم به هر سه اشاره کرده است.

(همان)

اولاً قرآن باید روشن باشد تا حجت استقلالی - نه انحصاری - پیدا کند و بتوان سنت را به آن عرضه کرد. بعد از احراز عدم مخالفت سنت با قرآن، حجت مستقل دیگری به عنوان سنت در کنار حجت مستقل قبلی، یعنی قرآن واقع می‌شود. این دو حجت مستقل، همراه با حجت مستقل دیگر که «برهان عقلی» است، کنار هم قرار می‌گیرند. آنگاه، از مجموع این سه منبع مستقل غیر منحصر و جمع‌بندی نهایی

آنها، پیام خدا و حکم قطعی الهی به دست می‌آید.

ثانیاً روشن بودن قرآن به معنای عدم ورود حدیث به دایره تفسیر نیست، زیرا سنت - اعم از قطعی و غیرقطعی - برای همیشه و نسبت به همه آیات، مرجع تعليم و تبیین و شرح است، اما به قول صاحب تسنیم، مرجعیت تبعبدی در خصوص سنت غیر قطعی بعد از روشن بودن محتوای همه قرآن صورت می‌پذیرد.

ثالثاً هرگز قرآن بدون سنت - اعم از قطعی و غیرقطعی - حجت نیست و حجت قرآن بدون سنت قطعی یا غیرقطعی، تفکیک آشکار بین ثقلین است.

آیت الله جوادی آملی نکته مهم دیگری را نیز می‌افزاید که لزوم تفکیک میان سنت قطعی و غیر قطعی است. ایشان معتقدند دلیل لزوم عرض سنت بر قرآن، احتمال جعل و تحریف است و این امور در سنت قطعی راه ندارد:

روايات عَرْض سنت بر قرآن - خواه در حال تعارض روايات با یکدیگر و خواه در حالت عدم تعارض - مخصوص به سنت غیرقطعی است؛ زیرا سنت قطعی به مثابه قرآن، معروض عليه است، نه معروض. (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۴۰)

از مجموع مطالب فوق فهمیده می‌شود استدلال بر قعی به لزوم عرضه روايات بر قرآن به جهت اثبات قرآن بسنندگی، استدلالی باطل است.

## ۷) دلایل دیگر

ابوفضل بر قعی برای قرآن بسنندگی در تفسیر، ادلہ گوناگونی آورده که به مهمترین آنها پیشتر اشاره شد. حال به طرح و نقد دلایل دیگر او می‌پردازیم.  
۱- لزوم مفهوم بودن حجت الهی

بر قعی بر حجت بودن قرآن تأکید کرده و بر لزوم روشن بودن معنای آن اصرار می‌وزد. به عقیده او، قرآن دلیل بر رسالت و حجت بر صدق نبوت است و اگر

مردم دلیل و حجت را نفهمند، چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند؟ (برقعي، احکام القرآن، بیتا، ص ۵)

او تحدی کتاب خدا را نیز به شرط مفهوم بودن آیات، می‌داند و می‌گوید: اگر قرآن معماً و مبهم باشد، دیگر مبارزه طلبیدن معنی ندارد. قرآن مکرّر مبارز می‌طلبد و می‌فرماید: اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید. پس اگر آن را نفهمند چگونه مانند آن را بیاورند؟ (برقعي، قرآن برای همه، بیتا، ص ۵۷)

همانطور که قبلًاً اشاره شد، محتوای سخن برقعي صحیح است. ما نیز معتقدیم قرآن به دلایل زیادی از جمله این مطلب، باید مفهوم باشد که هست. اما مشکل در مراد برقعي است. او از مطلب فوق، بی‌نیازی قرآن به حدیث را نتیجه می‌گیرد، در حالی که ضرورت ورود حدیث به حیطه تبیینی قرآن، به معنای نامفهوم بودن کلام خداوند نیست. بلکه برای تفصیل مجملات، تحکیم متشابهات، بیان معانی ظریف و عمیق‌تر و... لازم است به فرمایشات معصومین علیهم السلام رجوع شود.

## ۷-۲) قطعی الدلاله دانستن قرآن

وی همچنین به درستی به اختلاف‌های دشمن پسندانه شیعه و سنی اشاره کرده و منشأ آن را «ظنی الدلاله دانستن قرآن و قطعی الدلاله دانستن روایات» عنوان می‌کند. به نظر او، این کلام باطلی است و نتایج بسیار سوئی دارد، از جمله عدم توجّه محصلین به آیات قرآن و قطعی‌دانستن مفاد آن. در حالی که دلالت آیات قرآن بر معانی آن، از هر کلامی بهتر و قطعی‌تر است. به نظر او اگر یک خط نهج‌البلاغه که حدیث است، در جنب یک آیه از قرآن قرار گیرد، معلوم می‌شود که قرآن واضح‌تر و دلالتش بر معنی قطعی‌تر است. برقعي که خود مجمل بودن بسیاری از آیات را قبول دارد، در این بخش می‌گوید: اگر بگویند دلالت قرآن بر مطالب آن قطعی است ولیکن مطالب آن اجمالی است که تفصیل آن در آیه ذکر نشده،

می‌گوئیم: باشد، اخبار نیز چنین است، اخبار هم مجمل دارد. همان طوری که قرآن گاهی به اجمال سخن گفته و گاهی به تفصیل، اخبار و احادیث نیز چنین است.

(برقیعی، قرآن برای همه، بی‌تا، ص ۶۳)

به نظر ما، این کلام برقعی نیز چون سخنان دیگرش، آمیزه‌ای از سخنان درست و نادرست است. هم در قرآن و هم در احادیث، جملات قطعی الدلاله و ظنی الدلاله وجود دارد، اگرچه درباره صدور تفاوت وجود دارد و فقط قرآن قطعی الصدور است. درباره اجمال نیز چنین است. اما تفاوت نظر ما با برقعی، در این است که ما معتقدیم جملات ظنی الدلاله قرآن با روایاتی که قطعی الدلاله هستند، قابل تفسیر و تبیین است. همچنین مجملات قرآن با روایات مفصل در آن زمینه، رفع اجمال می‌شود. در احادیث نیز، مجملات با تفصیل روایات دیگر رفع می‌گردد.

### ۷-۳) عدم وجود تفسیر در صدر اسلام

یکی دیگر از ادله برقعی، عدم وجود تفسیر در صدر اسلام است. به عبارت دیگر، قرآن زمانی نازل شد که امامی وجود نداشت و حتی مشرکان، خود پیامبر اکرم ﷺ را نیز قبول نداشتند، ولی قرآن را می‌شنیدند و می‌فهمیدند و هدایت می‌شدند و به رسول الله ﷺ نیز ارادت پیدا می‌کردند. او می‌افزاید: حال که مردم جاهل و گمراه عرب قرآن را می‌فهمیدند، چطور عده‌ای درس خوانده الان می‌گویند: باید صبر کنیم تا امام علیهم السلام بباید و قرآن را برای ما بفهماند! (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۵)

وی در نقد تفسیر روایی می‌نویسد: مردم عصر رسول الله ﷺ و یا امامان هدی علیهم السلام که در شهرهای دیگر زندگی می‌کرده‌اند، آیا بخاطر عدم چاپ کتاب تفسیری از امامان علیهم السلام، به سراغ قرآن و فهم آن نمی‌رفته‌اند؟ وی تأکید دارد که بسیاری از آیات نیز دارای روایت تفسیری نیستند. (برقعی، احکام القرآن، بی‌تا، ص ۱۲)

باید گفت: برقعی در مباحثش سیر منطقی را رعایت نمی‌کند. مثلاً نقدی را که به اخباریون دارد برای نفی روش تفسیر قرآن با حدیث به کار می‌برد، در حالی که مدافعان تفسیر روایی عقیده ندارند که آیات قرآن قابل فهم نباشند. نقدهای او بر این مطلب که فقط امام قرآن را می‌فهمد، کاملاً درست است، ولی از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که تفسیر روایی مورد نیاز نیست.

ما قرآن را می‌فهمیم، ولی برای فهم دقیق‌تر و عمیق‌تر و نیز تفصیل مجملات اعتقادی و فقهی و اخلاقی و... از روایات تفسیری امامان استفاده می‌کنیم. این درباره آیاتی که روایتی درباره‌شان مطرح نشده، سالبه به انتفاع موضوع است.

فارغ از نقدی که ما بر ادلۀ برقعی کردیم، او خود در آثار گذشته‌اش بر ضرورت رجوع به امامان در تفسیر قرآن از طریق عقل استدلال کرده است. او رجوع به احادیث اهل عصمت را حکمی عقلی دانسته و تصریح می‌کند که حجیت اخبار و ضرورت تمسک به آن امری است عقلی، زیرا پر واضح است که تمام عقائد دینی و خداشناسی و رفتار و اوصاف انبیاء و ائمه<sup>علیهم السلام</sup> و فروع دین و اخلاق و... تفسیر قرآن و بیان حق و باطل همه بواسطۀ احادیث و اخبار به ما رسیده [است][...](برقعی، حقیقه العرفان یا تفتیش، چاپ دوم، بی‌تا، ص ۴)

برقعی در کتب قبلی خود، یکی از دلایل وجود امام را "تفسیر و تبیین قرآن" دانسته است. وی در پاسخ به اهل سنت که لزوم استقلال وجود امام را انکار می‌کنند، دلایلی می‌آورد که یکی از مهمترین آنها معلمی قرآن کریم است.

او ابتدا نظر اهل سنت را ذکر می‌کند که می‌گویند: پیغمبر اسلام، اسلام را کامل نمود و قرآن او کافی و وافی است برای امت، پس احتیاجی به وجود امام نیست، اما چون اقامه حدود و حفظ مملکت و اجراء احکام موقوف است به وجود امام، پس وجود او، مقدمۀ و تبعاً لاقامۀ الحدود و اجراء الاحکام لازم است، نه استقلالاً و اصالاً.

و اعتقاد به چنین امامی، از فروع دین است نه از اصول. سپس برقعی چهار دلیل محکم اقامه می‌کند که همگی در جواب قرآن بسندگی اهل سنت است:

اول: وی تأیید می‌کند که پیامبر دین کامل آورده است، اما دین کامل بطور اجمال نه بطور تفصیل، یعنی دین کامل توسط پیامبر ﷺ تفصیل داده نشده است و عمر ایشان کفاف نداد تا تفصیل دین را به مردم و اصحاب بیاموزد، ضمن این که چندین سال از عمر رسول خدا ﷺ صرف جنگ و جدال با کفار شد و فرصت تعلیم و بیان تمام الهیات و اصول و فروع پیدا نشد. وی ادامه می‌دهد:

«قرآن هم اگر چه جامع و کامل باشد، اما کافی و وافی نیست، زیرا بسیاری از آیات آن متشابهات و مشتبه معنی است، یعنی معنی معین قطعی ندارد. و آن آیاتی که از محکمات و واضح معنی می‌باشد، تازه مجمل است و هر کسی نمی‌تواند تمام جزئیات مسائل دینی را از آن استخراج کند. مختصر آن که در سابق بیان کردیم که قرآن، اگر چه جامع تمام علوم و معارف است، ولی کافی نیست و محتاج به شخص مبین معصومی است که قول او حجت و محیط به تمام قرآن و مؤید به تأیید الهی باشد و او به عقیده شیعه امام است، پس وجود امام لازم است. (برقعی، عقل و دین، بیتا، ج ۲، ص ۱۱۶)

دوم: به عقیده برقعی قرآن کتابی است که معلم لازم دارد، به این معنی که اگر فرضًا کتاب کاملی در طب نوشته شود، باید دکتر حاذقی باشد تا از آن کتاب استفاده کند. پس صریح بودن کتاب در جامعه، جامعه را کفايت نمی‌کند و بیناز نمی‌گردداند. (همان)

سوم: خود قرآن می‌گوید: برای من معلم و مبین لازم است و بدون معلم کافی نیست.

چهارم: وی معتقد است خدا انبیاء را برای دعوت مردم به اتفاق و وحدت

فرستاده است و راه حق هم یکی بیشتر نیست. حال اگر قرآن برای این دعوت کافی بود، چرا اختلافات اسلامی را برنداشته و مسلمین در مسائل اصول و فروع این قدر اختلاف دارند؟! همه نیز به قرآن استدلال می‌کنند. سپس تصریح می‌کنند: «بنابراین وجود امامی که مبین و دافع اختلاف باشد، عقلاً لازم است.» (همان)

۱۲۵

همانطور که در این سطور می‌بینیم، برقوعی در بخش اول حیات علمی خویش ثابت می‌کند که نه تنها قرآن بسنده نیست، بلکه او خود در جواب قرآن بسنده‌گی، بهترین ادله را ارائه می‌دهد.

### نتیجه‌گیری

ابوالفضل برقوعی که در بخش اول حیات فکری خویش، به لزوم تبیین آیات قرآن توسط روایات معتقد بوده و تفصیل مجملات و معلمی آیات را وظیفه معصومین علیهم السلام می‌دانسته، در قسمت دوم حیات علمی خود به قرآن بسنده‌گی در تفسیر رو آورده است. او دلایل متنوعی را برای عقیده‌اش مطرح کرده که در این نوشتار نقد کردیم. عناوین این ادله عبارتند از:

روشن بودن قرآن و لزوم تدبیر در آن؛ عدم نیاز به تفسیر امام و بلکه مطلق تفسیر بخاطر قابل فهم بودن قرآن؛ عدم نیاز به فهم تأویل آیات متشابه؛ مشکل (تر) بودن متن احادیث و روایات؛ وجود اخبار ضد و نقیض و دروغ در روایات تفسیری؛ لزوم موافقت روایات با قرآن و ادله دیگری چون: لزوم مفهوم بودن حجت الهی؛ قطعی الدلالة دانستن قرآن؛ عدم وجود تفسیر در صدر اسلام و...

دیدیم که هیچکدام از دلایل فوق، نمی‌تواند مانع از ورود احادیث به حوزه تبیین قرآن باشد و مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام نسبت به قرآن قابل خدشه نیست.

## منابع

- قرآن کریم

۱. بایبی، علی اکبر؛ بررسی مکاتب و روش‌های تفسیری؛ تهران؛ سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها؛ ۱۳۹۱ ش.
۲. بحرانی، هاشم بن سلیمان؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة موسسه البعثة؛ چاپ اول؛ قم؛ بنیاد بعثت؛ ۱۴۱۶ ق.
۳. برگی، ابوالفضل؛ احکام القرآن؛ شامل کلیه احکام فقهی و عقاید اسلامی که از متن قرآن استخراج و با آیات آن منطبق شده است؛ تهران؛ عطائی؛ بی‌تا.
۴. -----؛ اصول دین از نظر قرآن و مستند به آیات آن؛ عربستان سعودی؛ بی‌تا.
۵. -----؛ حقیقت العرفان یا تفہیش؛ چاپ دوم؛ بی‌جا؛ بی‌تا.
۶. -----؛ عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول؛ عربستان سعودی؛ بی‌تا.
۷. -----؛ عقل و دین؛ بی‌جا؛ بی‌تا.
۸. -----؛ قرآن برای همه؛ عربستان سعودی؛ بی‌تا.
۹. -----؛ گلشن قدس؛ بی‌جا؛ بی‌تا.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله؛ تسنیم؛ چاپ اول؛ قم؛ مرکز نشر اسراء؛ ۱۳۸۱ ش.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه؛ تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام؛ قم؛ مؤسسه آل البيت علیهم السلام؛ ۱۴۰۹ ق.
۱۲. شریف الرضی، محمد بن حسین؛ نجح البلاغة؛ تحقیق صبحی صالح؛ چاپ اول؛ قم؛ هجرت؛ ۱۴۱۴ ق.
۱۳. صفار، محمد بن حسن؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم؛ تحقیق محسن کوچه باغی؛ چاپ دوم؛ قم؛ مکتبة آیة الله المرعشی النجفی؛ ۱۴۰۴ ق.
۱۴. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چاپ پنجم؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۱۴۱۷ ق.
۱۵. عروی حوزی، عبد علی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین؛ تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی؛ چاپ چهارم؛ انتشارات اسماعیلیان؛ ۱۴۱۵ ق.
۱۶. فیض کاشانی، ملا محسن؛ تفسیر الصافی؛ تحقیق حسین اعلمی؛ چاپ دوم؛ تهران؛ انتشارات الصدر؛ ۱۴۱۵ ق.
۱۷. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق؛ الکافی، تحقیق دارالحدیث؛ جلد ۱؛ چاپ اول؛ قم؛ دارالحدیث؛ ۱۴۲۹ ق.

۱۸. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ بیروت؛ دار إحياء التراث العربي؛ ۱۴۰۳ق.
۱۹. محمدی فام، فریدون؛ بررسی شاخصه‌های تفسیر، تأویل و تطبیق؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنمای علی محمدی آشنا؛ تهران؛ دانشگاه جامع علوم و معارف قرآن؛ ۱۳۹۰ش.
۲۰. موسوی همدانی، سید محمد باقر؛ ترجمه تفسیر المیزان؛ چاپ پنجم؛ قم؛ دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۱۳۷۴ش.
۲۱. نوری، حسین؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ تحقیق مؤسسه آل البيت ؑ؛ قم؛ مؤسسه آل البيت ؑ؛ ۱۴۰۸ق.

۱۲۷

نقش و بررسی دلایل ابوفضل برگزی در مدعای «قرآن بمسندگی در تفسیر»